

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ: ۱۳۹۰/۱۲/۰۶

موضوع: شهادت ثالثه در اذان (۵)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقرية الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله

بحث ما پیرامون شهادت ثالثه بود که در ادامه فتاوی فقهای معاصر به فرمایش آیت الله العظمی خوئی (رضوان الله تعالی علیه) رسیدیم.

فرمایش ایشان تقریباً فرمایش مبسوطی هست و نکات متعددی در فرمایش ایشان است. ما قول دادیم امروز فرمایش ایشان را عرض کنیم و روی نکات آن هم کار کنیم. «مرحوم خوئی» در ابتدا فرمایش «شیخ صدوق» را از فقیه نقل می‌کند و می‌گوید:

«قال الصدوق فی الفقیه ما لفظه: "والمفوضة لعنهم الله قد وضعوا أخبارا وزادوا بها فی الأذان محمد وآل محمد خير البرية مرتين"»

کتاب الصلاة، نویسنده: السيد الخوئی، ج ۲، ص ۲۸۸

سپس فرمایش «مرحوم شیخ طوسی» را از «نهایة» نقل می‌کند و می‌نویسد:

«فأما ما روی فی شواذ الأخبار من قول (أن علیا ولی الله وآل محمد خير البرية) فمما لا يعمل علیه فی الأذان والإقامة، فمن عمل به كان مخطئا»

در اخبار شاذه وارد شده است «علی ولی الله» قابل عمل نیست و در اذان و اقامه کسی به آن‌ها عمل نکرده است و اگر کسی عمل کند خطا کرده است.

«ونحوه عن المبسوط ثم قال: ولو فعله انسان لم یأثم به»

و مبسوط هم همین فرمایش را دارد و می‌فرماید: اگر کسی شهادت ثالثه را در اذان و اقامه بگوید گناهی نکرده است.

«غیر آنه لیس من فضیلة الأذان ولا کمال فصوله»

ایشان سپس عبارت «مرحوم علامه حلی» را از «منتهی» اشاره می‌کند و می‌گوید:

«وغیره من کلمات الأصحاب»

فقهایی ما در طول تاریخ فرمایشاتی نظیر این فرموده‌اند.

نکته اول که «مرحوم خوئی» دارد، این هست که می‌نویسند: در رابطه با شهادت ثالثه بعضی از فقهایی ما برای اثبات استحباب شهادت ثالثه به قاعده «تسامح در ادله سنن» استدلال کرده‌اند.

با توجه به اینکه «مرحوم شیخ طوسی» شهادت داده در روایات شاذه وارد شده است. دیروز بیان کردیم که «مرحوم مجلسی» در مورد روایت شاذه می‌گوید: روایت شاذ روایتی است که سنداً صحیح است، اما مخالف مشهور است. شاذ روایت ضعیف نیست!

بعضی از فقها با توجه به اینکه در روایت شاذه آمده و گفته‌اند: «تسامح در ادله سنن» هم این مشکل را حل می‌کند. بحث، بحث استحباب هست و بحث وجوب و حرمت نیست. بنابراین استناد به این روایت برای اثبات استحباب اشکالی ندارد.

«مرحوم خوئی» سپس می‌نویسند: در رابطه با «تسامح در ادله سنن» ما در اصول، بحث «تسامح در ادله سنن» و حدیث «من بلغ» را انجام داده‌ایم و حلاجی کرده‌ایم.

ایشان بسیار مفصل بحث کرده است و نظر فقهای دیگر را که می‌خواهند از حدیث «من بلغ» و «تسامح در ادله سنن» حکمی از احکام خمس را اثبات کنند را مطرح کرده و می‌فرماید: حدیث «من بلغ» و احادیث «تسامح در ادله سنن» فقط ثواب درست می‌کند، نه حکم شرعی!!

روایت «من بلغه ثواب من الله» چنین ثوابی دارد و اگر کسی به آن عمل کرد خدا ثواب آن را می‌دهد ولو اینکه من نگفته باشم، غایت ما فی الباب این هست که این شخص اگر به یک روایت ضعیف، نادرست یا روایت دروغ که نمی‌داند دروغ است شخص چنین می‌پندارد که این روایت صحیح است حال آنکه اصلاً این روایت از نبی گرامی اسلام صادر نشده است.

به عنوان مثال گفته شده است اگر کسی سوره توحید را ۳ مرتبه بخواند، خداوند عالم پاداش یک ختم قرآن به او می‌دهد. او به این نیت سه مرتبه سوره توحید را خواند و خداوند عالم این پاداش را امتناناً به خاطر تفضلی که به بندگان دارد، می‌دهد. ولی این مسئله را درست نمی‌کند که سه مرتبه خواندن سوره توحید استحباب دارد. مستحب است انسان هر زمانی فرصت کرد سه مرتبه سوره توحید را بخواند. حال اینکه استحباب درست کند یک بحث است و اینکه پاداش نصیب بنده شود بحث دیگری است.

«مرحوم خوئی» می‌نویسد:

«مضافاً إلى أن القاعدة غير تامة في نفسها، إذ لا يثبت بها إلا الثواب دون الاستحباب»

قاعده تسامح بالذات درست نیست، زیرا آنچه با قاعده تسامح می‌توان درست کرد پاداشی است که در فلان عمل بر آن مترتب است و استحباب نمی‌تواند درست کند.

«لتكون الشهادة من فصول الأذان وأجزائها المستحبة»

نمی‌تواند نتیجه این روایات شاذه باشد، مبتنی بر قاعده «تسامح در ادله سنن»!! سپس می‌گوید:

«كما فصلنا البحث حوله في الأصول أنه على تقدير تسليمها فهي خاصة بصورة بلوغ الثواب فحسب لا

بلوغه مع بلوغ عدمه كما في المقام»

این دومین نکته‌ای است که به ظرافت فقهی «مرحوم خوئی» اشاره می‌کند. توضیح این نکته این هست که «مرحوم خوئی» می‌گوید: «تسامح در ادله سنن» در جایی هست که بگوید به عنوان مثال خواندن سوره توحید همانند یک ختم قرآن است. همچنین بگوید اگر کسی یک سال سوره عمّ را بخواند، خداوند عالم فلان پاداش را به او می‌دهد.

این مطلب منحصر به جایی است که ما روایتی در اثبات یک امر داریم. روایات مخالف نداشته باشیم، مطالبی بر ضد این امر نداشته باشیم یا مطالبی داشته باشیم که پیغمبر اکرم فرموده باشند من چنین مطلبی را نگفته‌ام.

یک مرتبه پیغمبر اکرم فرموده است: "اگر کسی یک بار سوره توحید را بخواند، همانند یک ختم قرآن است" و در روایت دیگری هست که پیغمبر اکرم می‌فرماید: "من چنین حرفی نزدم."

قطعاً این فرمایش خارج از محدوده شمول حدیث «من بلغ» و قاعده «تسامح در ادله سنن» است. ایشان نویسد: «ما نحن فيه» از این قبیل است.

اگر یک سری روایات در شهادت ثالثه داریم و بزرگان هم یک سری فرمایش مبنی بر کذب این قضیه دارند، چنین چیزی دروغ است.

«حيث إن الراوى وهو الشيخ والصدوق قد بلغنا عنه القطع بكذب تلك الرواية وعدم الثواب على

الشهادة»

«شیخ صدوق» و «شیخ طوسی» گفته‌اند: ما به کذب این روایات قطع داریم، زیرا یک سری روایات در

این زمینه و یک سری روایات هم در کذب داریم.

این فرمایش «مرحوم خوئی» است که معتقد است شهادت ثلثه خارج از محدوده شمول حدیث «من بلغ» و

«تسامح در ادله سنن» هست، زیرا یک سری روایات در این زمینه و یک سری روایات هم در کذب داریم.

ما خدمت این بزرگوار عرض می‌کنیم حدیث «تسامح در ادله سنن» و حدیث «من بلغ» در صورتی است که از

معصوم دو نوع روایت به ما رسیده باشد.

یک روایت این است که قرائت سه مرتبه سوره توحید پاداش یک ختم قرآن دارد و حدیث دیگری هم که

پیغمبر اکرم می‌فرماید: من چنین حرفی نزده‌ام.

در این صورت «تسامح در ادله سنن» نمی‌گیرد، اما به ذهن ما چنین می‌رسد که شاید این بزرگوار غفلتی کرده

باشد و از نظر مبارکش پنهان مانده باشد.

ما یک دسته روایت داریم که می‌گوید: شهادت ثلثه صحیح است؛ هرکسی شهادت بر توحید و رسالت می‌دهد،

شهادت بر ولایت علی بن ابی طالب هم بدهد. ما تنها یک دسته روایت داریم. بعضی از فقها گفته‌اند این روایت

دروغ است و بعضی هم گفته‌اند صحیح است.

بنابراین با توجه به اینکه فرمایش این فقها تعارض دارد، تعارضاً تساقطاً، این حدیث «من دون معارض» و «من

دون نقیض» می‌ماند و حدیث تسامح در ادله سنن قطعاً این مورد را می‌گیرد.

حال بحث سر این است که آیا واقعاً این تسامح می‌خواهد استحباب درست کند یا ثواب درست کند ما فعلاً

کاری نداریم، اما این تعبیر که می‌گویند:

«علی تقدیر تسلیمها فهی خاصة بصورة بلوغ الثواب فحسب»

بر فرض اینکه بگوییم تسامح در ادله سنن می‌خواهد استحباب درست کند، جایی است که روایتی آمده و ثوابی را برای ما معین کرده است.

«لا بلوغه مع بلوغ عدمه»

نه جایی که روایتی آمده ثواب درست کرده و روایتی دیگر گفته ثواب ندارد.

ادعای «مرحوم خوئی» این است؛ اگر در جایی روایتی ثواب درست کند و روایت دیگری هم ثواب را نفی کند، «تسامح در ادله سنن» این مورد را شامل نمی‌شود.

«كما فی المقام، حیث إنّ الراوی و هو الشیخ و الصدوق قد بلغنا عنه القطع بکذب تلک الروایة»

یک روایت است، دو روایت نیست. یک روایت است که ثواب درست کرده است. نهایت این است که «شیخ صدوق» معتقد است که این روایت دروغ است.

آیا با تکذیب یک فقیه نسبت به روایتی که ثواب درست کرده است، آیا آن را از محدوده «تسامح در ادله سنن» خارج می‌کند؟!

از معصومین (علیهم السلام) روایاتی به ما رسیده است که هرکدام از فقهای ما نظر جداگانه‌ای در مورد آن دارند. یکی از فقها می‌گوید: روایت ضعیف است، فقیه دیگری می‌گوید: روایت مرسل است.

یکی از فقها می‌گوید: روایت شاذ است و دیگری می‌گوید: روایت نادر است. یکی از فقها می‌گوید: روایت دروغ است و دیگری می‌گوید: روایت موضوعه است. فرمایشات این بزرگواران رأی شخصی و اجتهاد خودشان است.

در کنار «مرحوم شیخ صدوق» فقهای بزرگی همانند «مرحوم صاحب جواهر»، «مرحوم صاحب حدائق»، «مجلسی اول»، «مجلسی دوم»، «صاحب ریاض» و افراد دیگر داریم. مشاهده کردیم که این آقایان به استناد

همین روایات فتوا به استحباب داده‌اند.

بنابراین ما ضمن اینکه فرمایش «مرحوم خوئی» را می‌بوسیم و روی چشمان می‌گذاریم، نمی‌توانیم این فرمایش را از این بزرگوار بپذیریم.

اما در رابطه با فرمایش اول «مرحوم خوئی» باید مطالبی را بیان کنیم. ما نمی‌خواهیم در مورد اینکه حدیث «من بلغ» یا حدیث «تسامح در ادله سنن» استحباب درست می‌کند یا پاداش درست می‌کند بحث کنیم. اگر به این قضیه ورود داشته باشیم، این قضیه چندین جلسه وقت ما را می‌گیرد و باید وقت خاصی را به این قضیه اختصاص دهیم که آیا لسان حدیث «من بلغ» لسان ثواب است یا لسان استحباب است؟!

این قضیه سر جای خودش است، اما در ما نحن فیه می‌خواهیم این مطلب را درست کنیم که آیا شهادت ثالثه بدعت است یا بدعت نیست، جایز هست یا جایز نیست و اصلاً نمی‌خواهیم بحث استحباب را درست کنیم.

اگر کسی بعد از «أشهد أن محمداً رسول الله»، «أشهد أن علياً ولي الله» را گفت؛ آیا بدعت است یا غیر بدعت است؟! بنابراین زمانی که حدیث «من بلغ» بیاید، اولین کاری که می‌کند این هست که بدعت را از بین می‌برد.

این نتیجه، اولین نتیجه احادیثی است که ما در باب شهادت ثالثه داریم. روایات شهادت ثالثه با کمک حدیث «من بلغ» و با کمک «تسامح در ادله سنن» به نتیجه رسیده است.

بنابراین بدعت را کنار گذاشت. این مطلب اولین نتیجه حدیث «من بلغ» و حدیث «تسامح در ادله سنن» است. حال که بدعت کنار رفت، من می‌خواهم «أشهد أن علياً ولي الله» بگویم و پاداشی ببرم. جناب آقای «خوئی» نظر مبارک شما در این مورد چیست؟!

ما اصلاً به عنوان استحباب هم نمی‌خواهیم بگوییم، اما در اینجا هم از نظر شما مشکل دارد یا خیر؟! قطعاً طبق فرمایش ایشان حدیث «من بلغ» و حدیث «تسامح در ادله سنن» استحباب درست نکرد، اما برای ما پاداش درست می‌کند و ما به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

بنابراین با مبنای خود «مرحوم خوئی (رضوان الله تعالی علیه)» طبق روایات در رابطه با شهادت ثالثه برای اثبات مشروعیت شهادت ثالثه ولو در حد اینکه ثوابی ببریم هیچ اشکالی ندارد.

ایشان نکته سومی هم دارد. خداوند آیت الله العظمی خوئی را بیامرزد. ایشان در هر کجا وارد شده است، نوآوری دارد.

ما تمام فرمایشات بزرگان اعم از «شیخ صدوق» متوفای ۳۸۱ هجری تا «مرحوم سید یزدی»، «صاحب جواهر» و «صاحب ریاض» را خواندیم. آنها تنها یک فتوا و یک استناد داده‌اند.

این در حالی است که برای اولین بار می‌بینیم «مرحوم خوئی» بسیار قدرتمندانه و توانمندانه وارد می‌شود و بحث را به صورت استدلالی توضیح می‌دهد. ایشان می‌خواهد در فقه از همان مباحثی که در اصول درست کرده است، استفاده کند.

توانمندی یک فقیه این است که می‌تواند در هر جا از مبادی و مقدمات فقهی هم استفاده کند. نکته سوم ایشان این است که می‌نویسد:

«أضف إلى ذلك أنها لو كانت جزءاً من الأذان لنقل ذلك عن المعصوم ولفعله ولو مرة واحدة، مع أن

الروایات الحاكية للأذان خالية عن ذلك بتاتا»

اگر شهادت ثالثه واقعاً صحیح بود، باید از یکی از معصومین وارد می‌شد یا یکی از معصومین شهادت ثالثه را بیان کرده بودند و به ما رسیده بود.

کتاب الصلاة، نویسنده: السید الخوئی، ج ۲، ص ۲۸۸، پ ۱

ایشان از این قاعده و روش هم در رجال بسیار زیاد استفاده می‌کنند، هم در فقه استفاده می‌کنند و هم در اصول استفاده می‌کنند که ادعا می‌کنند: اگر این چنین بود روایاتی از معصومین (علیهم السلام) به ما می‌رسید.

حضرت آیت الله العظمی سبحانی همیشه در نقد فرمایش آیت الله العظمی خوئی تکه کلامی داشتند و ما هم بارها گفته‌ایم و نکته بسیار ظریفی است. ایشان می‌گویند: "اگر این مطلب صحیح بود، از معصومین روایاتی می‌رسید" مبتنی بر این است که تمام روایات معصومین به دست ما رسیده باشد، حال آنکه در طول حیات ائمه اطهار آن بزرگواران و راویان حدیث در تقیه بودند.

امثال «ابن ابی عمیرها» سال‌ها در گوشه زندان بودند. به جهت اینکه کتاب‌های «ابن ابی عمیر» به دست حکومتیان نرسد، خواهرش آن‌ها را در اتاقی دفن می‌کند تا وقتی برادرش از زندان آزاد شد از این روایات و کتاب‌ها استفاده کند.

از طرف دیگر باران می‌آید، چکه می‌کند و این کتاب‌ها زیر خاک پوسیده می‌شود. این مورد نمونه‌ای است که به دست ما رسیده است، اما امثال این موارد زیاد است و ممکن است به شکل‌های مختلف اتفاق افتاده باشد.

در زمان معصومین (علیهم السلام) بسیاری از روایات از بین رفت و روایت جرئت بازگو کردن این روایات را نداشتند.

«شیخ طوسی» متوفای ۴۶۰ هجری است. سنی‌های متعصب قبل از سال ۴۵۰ هجری در بغداد هجوم می‌آورند و کتابخانه او را با وجود بیست و چهار هزار جلد یا چهل هزار جلد آتش می‌زنند و آثاری که از ائمه اطهار در کتابخانه‌اش بوده به خاکستر مبدل می‌کنند.

جناب آقای «خوئی»! با این سابقه آیا جا دارد که باز هم بگوییم اگر چنین چیزی بود حتماً باید روایتی از معصومین به ما می‌رسید؟!

بزرگان ما مثل «مرحوم شیخ حر عاملی» می‌نویسند: در زمان معصومین از عصر امیرالمؤمنین تا عصر امام حسن عسگری بیش از شش هزار و ششصد کتاب توسط اصحاب ائمه اطهار تألیف و تدوین شده است.

ما از محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی خوئی (قدس الله نفسه الزکیه) می‌پرسیم: آیا از این شش هزار و ششصد اصل یا کتابی که در عصر معصومین نوشته شده است، می‌توانید به اندازه انگشتان دست به ما آمار دهید تا ببینیم اکنون از این کتاب‌ها چه تعداد موجود داریم یا خیر؟!

آیا غیر از کتاب «کافی» که از «اصول اربعمئة» استخراج شده است، کتاب دیگری هم در دست داریم؟!

بنابراین فرمایش این بزرگوار با تمام جلالت و عظمتی که ایشان دارد و علی‌رغم خدمات گسترده‌ای که به دنیای فقاقت کرده‌اند، مقداری غیر قابل‌پذیرش است.

این بحث، بحثی علمی است و ما نمی‌توانیم چشم بسته این مطلب را از این بزرگوار بپذیریم. بنابراین نکته مهم این است که تمام این روایات به دست ما نرسیده تا بتوانیم قضاوت کنیم؛ اگر چنین چیزی بود: «لنقل ذلك عن المعصوم»!!

نکته دوم این است که خدمت حضرت آیت الله العظمی خوئی (قدس الله نفسه الزکیه) «عرض می‌کنیم که «مرحوم شیخ طوسی» معتقدند: "در روایات شاذه نقل شده است" این روایات شاذه از چه کسی نقل شده است؟!

آیا چنین نیست که از ائمه اطهار و معصومین (علیهم السلام) نقل شده است؟! بنابراین مشخص است که این روایات از معصوم بوده است، اما اینکه شهادت ثالثه در شذوذی از روایات آمده است به این معناست که در شذوذی از روایات از معصومین به ما رسیده است.

حال اینکه از معصوم به ما رسیده است یا به دلیل مشروعیت شهادت ثالثه بوده است و یا سیره معصومین بوده است.

بنابراین فرمایش «مرحوم خوئی» به این دو جهت قابل قبول نیست؛ اولاً تمامی روایات به دست ما نرسیده است و ثانیاً شهادت «شیخ طوسی»، «شیخ صدوق» که به روایات عصر معصوم دسترسی داشتند می‌گویند: این قضایا در شذوذی از روایات است.

بنابراین معلوم می‌شود ما روایتی در این زمینه از معصوم داشتیم؛ حال این شذوذ از روایات یا قول معصوم بوده است و یا فعل معصوم بوده است.

افتخار شیعه این است که از روز اول بحث اجتهاد حتی برای صحابه باز بوده است. امام صادق (علیه السلام) به «أبان بن تغلب» می‌فرماید: در مسجد مدینه بنشین و برای مردم در مسائل دینی فتوا بده. من دوست دارم افرادی مثل تو در میان شیعیانم دیده شوند.

امام صادق می‌فرماید:

«عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ»

اصول را ما می‌گوییم، اجتهاد به عهده شماست.

وسائل الشیعة، نویسنده: شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم

السلام، ج ۲۷، ص ۶۲، ح ۳۳۲۰۲

حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) می‌فرماید:

«هِمَّةُ الشُّفَهَاءِ الرَّوَايَةُ وَ هِمَّةُ الْعُلَمَاءِ الدَّرَايَةُ»

کار سفیهان نقل روایت و کار علماء درایت است.

بحار الأنوار، نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۲، ص

۱۶۰، ح ۱۳

ائمه اطهار (علیهم السلام) به ما توصیه کرده‌اند از این احادیث و روایات اصل، فرع، مصداق، تعمیم، اطلاق، تقيید و خاص و عامی به دست بیاوریم.

آن بزرگواران هم در عصر خودشان این کار را به عهده روات گذاشتند و هم در عصر غیبت صغری انجام این قضایا کاملاً باز است. البته این حرف بدین معنا نیست که اگر بزرگی حرفی می‌زند، دستمان را بالا ببریم و تسلیم حرف او باشیم.

در زمان «شیخ طوسی» این قضایا پیش آمد. عظمت «شیخ طوسی» باعث شد که نزدیک ۵۰ سال فقها جرئت نکنند فتوا صادر کنند.

مشهور است که تمامی فقها مقلد «شیخ طوسی» بودند. اولین نفری که این خط را شکست، نوه دختری «شیخ طوسی» به نام «ابن ادريس» بود. این خط توسط ایشان شکسته شد، سپس فرمایشات «شیخ طوسی» هم در ترازوی نقد و بررسی قرار گرفت.

مرحوم «محقق حلی» عظمت بسیار بالایی داشت، اما «علامه حلی» شاگرد ایشان در کتاب‌های خود نظرات استاد بزرگوارش با آن عظمت را نقد می‌کند.

«علامه حلی» عظمت زیادی داشت، اما پسر ایشان «فخر المحققین» فرمایشات او را در کتاب «إيضاح الفوائد» نقد می‌کند. همچنین «محقق کرکی»، «مرحوم شهید اول»، «مرحوم شهید ثانی» و «مرحوم مقدس اردبیلی» فرمایشات ایشان را نقد می‌کند.

«مرحوم مقدس اردبیلی» جلالت و مقام بالایی داشتند، اما دو تن از شاگردان ایشان همانند «صاحب معالم» یا «صاحب مدارک» فرمایشات استاد را نقد می‌کنند. ان شاءالله نکته چهارم را در جلسه بعد بیان خواهیم کرد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته